

# فرود و اختتام

محمد قائد



فصلی از کتاب دردست انتشار  
ظلم، جهل و برزخیان زمین:  
نجوا و فریاد در برخورد فرهنگها<sup>۱</sup>  
(۱۳۸۲)

**با** سپاس از اینکه ایثارگرانه تا این صفحه ادامه داده‌اید، مضامین فصلهای این متن را که برای آنها مشاهدات و مثالهایی به دست داده‌ایم مرور می‌کنیم.

نبردهای بین ملتها و درون ملتها نه بر سر هنجار و عادت و فرهنگ، که بر سر داشتن و نداشتن و مالکیت بوده است. هیچ قومی برای نجات قومی دیگر از عادات ضالّه زحمت لشکرکشی به خود نمی‌دهد اما زمانی که بدانند کسانی مجسمه عظیم خرسی از طلای ناب می‌پرستند که بهای آن از هزینه اجیرکردن جنگجو بیشتر است، هدایت گمراهان را بر خود فرض می‌داند. و دلایلی که برای یورش خویش می‌تراشد بعدها با مفاهیم ماوراء طبیعه و موضوعهای دیگر مخلوط می‌شود و برای مورّخان و فیلسوفان مشغله فراهم می‌کند.

جهان به دو بخش متمایز فرهنگ شرقی و غربی تقسیم نمی‌شود. در هر جامعه خرده‌فرهنگ‌هایی وجود دارد و گاه ممکن است یکی از آنها مدتی طولانی بر جامعه مسلط گردد و وجه غالب آن به حساب آید. اما خرده‌فرهنگ‌های دیگر از میان نمی‌روند بلکه، مانند ژنهای غیر غالب که وجود دارند اما نمود ندارند، خصیلت‌هایی ثانوی تشکیل می‌دهند که ممکن است در نگاه اول به چشم نیایند. فرد دارای چشمان میشی ممکن است حامل ژنهای چشم آبی و چشم سبز هم باشد. در جامعه نیز کل مجموع عددی اجزا نیست، بلکه می‌تواند دارای کیفیتی حتی ناهمخوان با هر یک از آنها باشد.

خرده‌فرهنگ‌های هر جامعه ساکن و ثابت نیستند؛ یکسره متمایز از یکدیگر هم نیستند. همانند دوایری‌اند که مراکز متفاوت اما سطوحی مشترک دارند. این سطوح مشترک لغزان و سیال و تغییر پذیرند؛ از یکدیگر اقتباس می‌کنند و به هم شباهت می‌یابند، و تضادها در دوره‌هایی چنان چشمگیر می‌شود که گویی نه به جامعه معاصر یک مملکت، بلکه به مردمانی در سرزمین‌ها و قرنهایی دور از هم می‌نگریم.

عنوان خرده‌فرهنگ‌ها را در جوامع غربی برای حاشیه‌هایی، مانند خرده‌فرهنگ جوانان هیپی، بر متن فرهنگ اصلی به کار برده‌اند. اما در آن جوامع، فرهنگی مسلط و غالب به‌عنوان تنه اصلی جامعه استقرار دارد و خرده‌فرهنگ‌ها شاخه‌های آنند. ممکن است خرده‌فرهنگ از تنه جوانه بزنند، یا حتی مانند فرهنگ بدیل جوانان آلمان در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۸۰ مدعی باشد از ریشه روئیده و از آفتهای فرهنگ مسلط مبراست. اما وجوه مشترک هنجارهای فردی و اجتماعی در فرهنگ مسلط و

<sup>1</sup> Mohammad Ghaed, "Conclusion"; the final chapter of *Injustice, Ignorance and the Purgatory: Cry and Whisper in the Dialogue of Cultures* (2003; to be published).

جز در موارد درج عنوان و نشانی در سایت‌های دیگر، چاپ، تکثیر یا نقل تمام این مطلب با اجازه مؤلف مجاز است.

خرده‌فرهنگ‌ها به مراتب بیش از تفاوت‌های آنهاست.

در جامعه ایران ناظر خارجی هرگاه اراده کند خرده‌فرهنگی بیابد که در رادیو-تلویزیون دولتی نمود ندارد، به آسانی موفق می‌شود. در فاصله این شهر تا آن شهر، و حتی از این کوچه تا آن کوچه، طرز فکر و شیوه‌های زندگی چنان متفاوت است که شرح تفاوت‌ها ته‌رنگی از سفرنامه‌های کاشفان قرنهای پیش دارد. در سطوح زیرین جامعه لایه‌هایی ناهمگن به همزیستی گاه ناآرامی ادامه می‌دهند.

احترام به مفاخر ادبی، سلیقه‌های غذایی و آداب خاکسپاری در شمار زمینه‌های مشترک فرهنگی جامعه ایرانند. اما در بسیاری جنبه‌های دیگر، ممکن است هنجارها بسیار متفاوت باشد. برخوردهای ناشی از تفاوت به روشنی نشان می‌دهد فرهنگی غالب که از سوی همه به رسمیت پذیرفته شده هنوز به وجود نیامده است. یا می‌توان گفت هنجارهایی پیشتر یکسان جای خود را به خرده‌فرهنگ‌هایی متفاوت داده‌اند. گاه از فرهنگ سنتی به‌عنوان معیار مسلط یاد می‌کنند اما می‌توان دید که حتی در خود آن حیطه نیز میان شاخه و شعبه‌ها اختلاف نظر وجود دارد. در شهرهای بزرگ که دوربینهای فیلمبرداری وقایع را در جهان منعکس می‌کنند، قه‌زدن در مراسم مذهبی از سوی حکومت نهی می‌شود، اما قه‌های خون‌آلود و فرقه‌های زخمی در محیط‌های کوچک و دور از شهرهای بزرگ عامه مردم را به خود می‌کشاند، به همان سان که حرکات موزون برای خرده‌فرهنگ دیگری جذابیت دارد.

برخی اهل متون جامعه‌شناسی شاید استفاده از ترکیب خرده‌فرهنگ‌ها را برای اشاره به شیوه‌های متفاوت زندگی یک ملت نابجا بدانند، عمدتاً به این سبب که در متون غربی به معنایی متفاوت به کار می‌رود. اما این تنها نمونه استفاده‌های متفاوت از یک ترکیب نیست. عنوان *جبهه ملی* در برخی جوامع اروپایی بیانگر جمعیت‌های دست‌راستی افراطی در حاشیه جریان اصلی جامعه است. در ایران، جبهه ملی با تصاویر بریتانیایی و فرانسوی و اتریشی و آلمانی که یادآور نژادمحوری و خارجی‌ستیزی است بسیار تفاوت دارد. در برابریابی برای مفاهیم اجتماعی باید به تفاوت‌های مصداقی توجه داشت. تقویم رسمی ایران نه تنها ترکیب دو نخله فرهنگی است بلکه حتی گاهشماری واحدی در آن به کار گرفته نشده. طبیعی است ژاپن، چین، اتریش، مکزیک، آمریکا، روسیه و جوامع دیگری که گرفتار این گونه دوگانگی در اختلاط سرور سوگواری نیستند نامی برای توصیف آن نداشته باشند. خرده‌فرهنگ‌ها شاید رساترین عنوان برای توصیف هنجارها و مجموعه تلقیات نباشد اما تا یافتن جانشینی بهتر، ناچار از به‌کاربردن آنیم.

در هر حال، اصطلاح خرده‌فرهنگ کلاً و در این متن مطلقاً عاری از تحقیر است. خرده‌مالکان و خرده‌فروش‌ها نیروهای اجتماعی-اقتصادی مهمی‌اند. در زورآزمایی خرده‌فرهنگ‌های دینی، ملی و قومی ایران می‌بینیم هر یک وزن و قدرت دارد اما نه تا آن حد که بتواند خرده‌فرهنگ‌های رقیب را از میدان به در کند. اسلام ناب و اصولگرا، هم در فرانسه و هم در مصر، خرده‌فرهنگی است پر قدرت. در فرانسه می‌کوشد با تکیه بر عادات فرهنگی و توسل به اهرم سازوکارهای قضایی و مدنی حرفش را پیش ببرد، و در مصر عمدتاً با کشتن جهانگردانی که کفه خرده‌فرهنگ رقیب، یعنی تجدد، را سنگین‌تر می‌کنند. در اوت سال ۱۹۴۵، فردای روزی که بر شهر هیروشیما بمب اتمی افتاد، امپراتور ژاپن در سخنرانی رادیویی خطاب به مردمش گفت پاره‌ای تحولات جنگ کاملاً به سود ژاپن نیست. با الهام از آن تعبیر لطیف می‌توان گفت در برخورد فرهنگها و رقابت دیرین مردمان خاورمیانه و فرنگیان تحولاتی پیش آمده است که بوی بهبود ز اوضاع جهان به مشام نمی‌رساند.

در تکامل مغز انسان، بخشهایی جدید به مرور به بخشهای قدیمی‌تر اضافه شده یا می‌توان گفت بر فراز آنها روییده است. بخش خاکستری مغز انسان، و نیز قسمتی که در جلو و بالا قرار دارد، در میان مغز تمام جانداران یگانه است، اما بخشهای پائینی و عمقی مغز انسان همانهایی‌اند که در ماهی و گنجشک و گوسفند نیز وجود دارد. در مسیر تکامل و در شکل گرفتن بخشهای جدید، مغزهای پیشین دست‌نخورده به جا مانده‌اند و کارکرد سطوح عالی این مغز متکی به کارکرد بخشهای زیرین و دیرین است. مغز انسان دربرگیرنده مغز میمون هم هست، گرچه بسیار تکامل یافته‌تر از آن است و از نظر قدرت

یادگیری و خلاقیت، از آن فراتر می‌رود. اما پیش می‌آید که لایه‌های زبرین مغز در نتیجه سکنه، بیماری یا ضربه از کار بیفتند در همان حال که بخشهای زیرین به حیات نباتی خود ادامه می‌دهند.

کوشیده‌ایم از توسل به نظریه‌ای غایی، به این امید که بتواند تمام پدیده‌های اجتماعی-فرهنگی را توضیح دهد، بپرهیزیم. در توجه به نظریه مغز، یا مغزها، یادآوری کنیم که این نه نظریه، بلکه شناختی تجربی در زیست‌شناسی است. در انطباق قیاسی آن بر شرایط اجتماعی باید محتاط بود.

با این همه، یافتن شباهتهایی میان فرهنگها و بخشهای مغز شاید بتواند به مراتب بیش از برخی نظریه‌های وهم‌آلود راهگشا باشد، از جمله، نظریه‌ای که شوق را عشق و غرب را عقل می‌داند و معتقد است این دو، انگار دو انسان باشند، باید سر میز بنشینند و گفتگو کنند، گویی در این چند هزار سال نه ملاقاتی اتفاق افتاده و نه سخنی رد و بدل شده است. چنین تفکیکی ادامه تصورات عرفا در تفکیک خرد از عاطفه، و نیز ادامه اعتقاداتی عامیانه است که ماه را مؤنث و خورشید را مذکر می‌پندارد. هر لایه فرهنگی، حاصل تمدنی است. برخلاف نظریه‌های قائل به مدرن و پست‌مدرن، چنین انقطاع و تفکیکی نه در مغز انسان وجود دارد و نه در انباشت فرهنگهای آن. نهادهایی که در جوامع بشری برای انجام وظایفی خاص در زمانی خاص شکل گرفته‌اند، پس از انجام آن وظیفه کاملاً از میان نرفته‌اند. گاه نه تنها به بقا یافته‌اند بلکه ریشه‌هایی جدید دوانده‌اند و خود را محکم مستقر کرده‌اند.

دلیلی در دست نیست که، در اصطلاح فیلسوفان باستان، جهان اصغر آینه تمام‌نمای جهان اکبر باشد و ابداعات اجتماعی را بتوان بازتاب دقیق طبیعت و کائنات گرفت. انسان عاداتی فرهنگی به خویش تحمیل می‌کند، از آن عادات دست می‌کشد و پایند اعتبادهایی جدید می‌شود و همه آنها ممکن است بعدها غیرعادی بنماید. تاریخ فرهنگها تا حد زیادی شرح این دل‌بستن و گسستن‌هاست. چیزی به‌عنوان فرهنگ غایی و غایت فرهنگ وجود ندارد، اما نباید نتیجه گرفت که همه فرهنگها سر و ته یک کر باشند. همواره برخی اقوام به نظر برخی دیگر بربر و بلکه جانور می‌رسیده‌اند. تعارفات دیپلماتیک جدید درباره جامعه چندفرهنگی در کشورهایی مانند کانادا شاید برای اهلی کردن برخی اقوام مفید باشد اما نباید آن را چنان جدی گرفت که گویی همه چیز علی‌السویه است.

انباشت لایه‌های فرهنگها، از یک سو، و ریشه‌های جدیدی که هر نهاد اجتماعی برای بقای خود ایجاد می‌کند گاه کل فرهنگ را با اجزای تشکیل‌دهنده آن در تعارض قرار می‌دهد. در مقیاس بزرگ و در سطح جهانی، آنچه در برخوردی خونین تمدنها اتفاق می‌افتد نه صرفاً خاطره‌ای مربوط به گذشته، بلکه بخشی از هستی یک فرهنگ است. در سطح فرهنگهای قومی، خرده‌فرهنگها به آسانی از میان نمی‌روند و جای خود را به کلیتی بزرگتر نمی‌سپارند. خرده‌فرهنگها تغییر را تاب می‌آورند و همزمان و توأم با یکدیگر به بقا ادامه می‌دهند، گرچه این دوام لزوماً به معنی هماهنگی آرام نیست. اعتقاد به تقابل شرق-غرب به مثابه عشق-عقل، و نظریه مدرنیته-پسامدرنیته، به‌عنوان جهشی انقطاعی، در حیطه کلمات باقی می‌مانند و هیچ‌یک قادر به ارائه شواهدی از جهان واقعی نیست. طوایفی وجود دارند که کاری بیش از چیدن میوه‌های درختان خودرو و شکار حیوانات از آنها بر نمی‌آید. در همان سرزمین‌ها، کسانی برای ایجاد سکونتگاهی در مریخ تمرین می‌کنند. همزیستی این فرهنگهای بسیار متفاوت ادامه خواهد یافت. هندیها همواره از آلمانیها ریاضیدان‌های بهتری بوده‌اند، گرچه ملت اخیر در کاربرد ریاضیات، یعنی فیزیک، پیشتر بوده است. امروز هند می‌تواند کارگزاری قابل اتکا برای مشتریان آلمانی نرم‌افزار کامپیوتری و خدمات حسابداری باشد.

جامعه آلمان در قرن بیستم مدتی به خصیله‌های باستانی خویش بازگشت و تصمیم به خاکسترکردن افراد نامطلوب گرفت. جنبه‌ای بسیار مهم از کوره‌های آدم‌سوزی نازیها که کمتر به آن توجه شده این است که، شاید برای نخستین بار در تاریخ آن جامعه، نقشه بناهایی که به این منظور ساختند بعدها در هیچ جا به دست نیامد و کسانی می‌گویند در همان زمان به عمد نابود شد (می‌بینیم سرزمینی مانند هند غرق در اوهام نیست و آلمانی می‌تواند سودآورتر از هندی باشد). تمدنها

لایه‌هایی از فرهنگ در خود نهفته دارند که حاویِ خاطراتی است. گاه حتی ممکن است بکوشند خاطرات را از ذهن خویش بزایند.

اما همه ملت‌ها میل ندارند خاطرات خویش را دور بریزند. گرچه با خاطرات می‌توان زیست، اما اینکه در گذشته هم بتوان زیست جای بحث دارد. با این همه، خاطره را می‌توان با سعی در تکرار موقعیت‌ها زنده نگه داشت. در چنین تلاشی، موقعیت‌هایی جدید ایجاد می‌شود که صرفاً ذهنی نیستند، بلکه واقعیت‌های روزانه‌اند. موقعیت جهان در آغاز هزاره سوم میلادی نمونه تلاش برای ادامه خاطرات و احیای موقعیت‌هاست.

معارضه دیرین مسلمانان خاورمیانه و مسیحیان غرب مدیترانه دیگر بار بالا گرفته است. جنگ‌های صلیبی هیچ‌گاه صلحی واقعی در پی نداشت. بنا به اصول اعتقادی مسلمانان، جهان غرب باید مسخر مؤمنان می‌شد. اما نه تنها چنین نشد، بلکه غریبان به‌عنوان فاتح به مشرق‌زمین بازگشتند. فراتر از این، پسرعموهای اعراب در سرزمینی که چند هزار سال است دست‌به‌دست می‌شود تمدنی کاملاً غربی بر پا کرده‌اند.

جهان عرب متشکل از اقوامی است که برخی — از جمله، مردم سوریه — از نژاد سامی نیستند. گویشها، لهجه‌ها و خرده‌فرهنگ‌های آنان نیز متنوع است. در این کتاب، اعراب را مترادف اسلام نگرفته‌ایم زیرا همه مسلمانان با گروه‌های پیکارجوی عرب همراه نیستند و نابودی کسی و جایی را راه برون‌رفت دنیای عرب از گرفتاری‌های متعددش نمی‌دانند. از این رو، در جهان ابتدای هزاره سوم، یک نظریه این است که باید اسلام را از دست مسلمانان، مسلمانان را از دست عربها، و عربها را از دست خودشان نجات داد.

اگر بتوان نظریه انبساط کهکشانی اینشتین را بر جوامع بشری نیز قابل‌انطباق دانست، دنیای عرب در نتیجه انفجار جمعیت، انبساط در ثروت (البته با توزیعی نابرابر) و برخورد فرهنگ کهن و عقاید جدید، در مرحله انفجاری همراه با فروپاشی است. تفاوت جامعه اسرائیل با جامعه فلسطینی تفاوت اروپا و آسیاست و این تفاوت همزیستی آرام را دشوار می‌کند. در همین حال، نسل‌هایی از مردان و زنان درس خوانده عرب به عرصه می‌رسند و نه تنها از ثروت بلکه از قدرت سیاسی نیز سهمی می‌خواهند که در سنت‌های سیاسی و اجتماعی‌شان پیش‌بینی نشده است.

تاریخ نوع بشر شرح این است که چه کسانی بیشتر داشته‌اند و تا چه حد در حفظ آنچه داشته‌اند موفق بوده‌اند. در عین حال، چنین نبردهایی گاه در شکل برخوردی فرهنگی بروز می‌کند. اما فرهنگ‌ها یکپارچه نیستند و متشکل از لایه‌هایی‌اند. بر این قرار، نبرد میان ملت‌ها برای بیشتر داشتن است اما ممکن است صورتی کاملاً فرهنگی به خود بگیرد. نبرد درون ملت‌ها نیز برای سروری طبقاتی، بیشتر داشتن و حفظ داشته‌هاست، در عین آنکه تنازع طبقات ممکن است در رقابت برای دستیابی به اقتدار فرهنگی، به‌عنوان لازمه اقتدار سیاسی، بروز کند.

بیش از هزار سال است مسیحیان ساکن ممالک اسلامی از شمول قوانین شرع معاف بوده‌اند. در مقابل، مسلمانان که پیشتر علاقه‌ای به سفر به اقلیم مسیحی نداشتند امروز که در بعضی از آن جوامع به حد اقلیت‌هایی بزرگ، در مواردی بزرگترین اقلیت، رسیده‌اند کمر به جبران گذشته بسته‌اند. وقتی پیکارگران عرب شهروندان فرانسوی را به گروگان می‌گیرند و خواهان تغییر در مقررات پوشش در آن کشور می‌شوند، این نه واقعه‌ای تک‌افتاده، بلکه نشان‌دهنده یک طرز فکر است. به بیان امپراتور فقید ژاپن، اوضاع نویدبخش نیست.

در نبرد کنونی میان اسلام و مسیحیت در پنج قاره جهان، تلاش اولی برای برهم‌زدن وضع موجود، و کوشش دومی برای حفظ شرایط موجود است. بدین قرار، فضایی پدید می‌آید که در آن صاحب‌نظرانی مسلمانان ناچارند با نهایت تأسف اذعان کنند که گرچه هر مسلمانی تروریست نیست، هر تروریستی به احتمال زیاد مسلمان است.

در این متن دیدیم که وقتی ادوارد سعید فقید خاطرات کودکی‌اش از زندگی در فلسطین و قاهره را منتشر کرد، از سوی مردم خویش طرد شد زیرا فرهنگ متکی به متن اساساً چنان متفاوت از فرهنگ شفاهی است که در متن حاضر برای فرهنگ

شفاهی پیشوند خرده به کار نبرده‌ایم. در برابر انتقادهایی که از کتاب خاطراتش می‌شد توصیه کرد خرده‌گیران نیز خاطرات خود را همان طور دوست دارند بنویسند. شرق‌شناسان در برابر انتقادهای امثال خود او سالها او پیشنهاد مشابهی کرده بودند و او دعوی لیبرالیسم آنان را به باد تمسخر و طعن گرفته بود.

همواره چنین نیست که انسان ابتدا بیندیشد و سپس بر پایه فکر دست به عمل بزند. بسیاری از دلایلی که فرد برای کردار خویش ارائه می‌کند صرفاً یک رشته توجیهات است که بعداً در عرصه عمل فراهم شده. توجیهات هم به اندازه دلایل فراوان است و توجیه عقلی تنها یک نوع نیست، بلکه بسته به فرهنگ به شکلهای گوناگون در می‌آید.

در ایران گرایش مشهور به نواندیشی دینی نیز، گرچه دارای پایه‌هایی طبقاتی و حتی قومی-نژادی است، مبارزه را در قالبی فرهنگی می‌ریزد. تاریخ اجتماعی جوامع عرب در دویست سال گذشته را می‌توان در میانجیگری دولت در دعوی میان سنتگرایان و متجددان خلاصه کرد. تاریخ اجتماعی ایران در قرن بیستم هم عبارت از توالی نبردهایی میان خرده‌فرهنگ‌ها بود که به پیروزی یکی و شکست دیگری می‌انجامید. این نبرد گرچه تنازعی طبقاتی است، عمدتاً در سطحی فرهنگی جریان دارد.

تحولات انتهای دهه ۱۳۲۰ و ابتدای دهه ۱۳۳۰ را در یک روز، ۲۸ مرداد، خلاصه می‌کنند. این اختصار کم‌ضرر است اگر توجه داشته باشیم نبردی اجتماعی سالها میان خرده‌فرهنگ‌های طبقات متنازع جریان داشت و این گونه نبود که در یک روز ناگهان ورق برگردد. آدمهایی که در آن بعد از ظهر تابستان شکست خوردند سی سال پیشتر هم مغلوب شده بودند. آن شرایط اگر امروز هم باز پیش بیاید نتیجه کلاً بسیار متفاوت از آنچه اتفاق افتاد نخواهد بود.

همواره نبردهایی، به درجات متفاوت، برای سروری در داخل جوامع جریان داشته و جهان همواره عرصه جنگ بر سر داشتن و تلاش برای به دست آوردن بوده است. اما در کمتر زمانی جنبه فرهنگی نبردهایی چنین خونین و گسترده تا این حد چشمگیر بوده است. بشر کوشیده است ظلم را، به معنی شقاوت‌آمیز باستانی‌اش، پشت سر بگذارد اما نابرابری در برخورداری از تنعمات مادی و تصادم هرروزه فرهنگها سبب شده که جهل از مفهومی معرفتی به واقعیتی روزمره و زمینی تبدیل شود. برزخ بیم و امید میان ظلم و عدالت، و جهل و معرفت، موضوع بحث دهه‌های آینده جهان خواهد بود.